

سرگردانی سعودی در برهوت یمن

■ **روح‌الله صالحی**

حملات پهنپادی یمنی‌ها به تأسیسات نفتی آرامکو به عنوان قلب تولید و صادرات نفت عربستان چنان مقامات سعودی را گیج کرده و محاسباتشان را به‌هم ریخته است که برای بیرون آمدن از برهوت یمن چاره‌ای جز تسلیم در برابر انصارالله ندارند. عربستان سعودی و متحدانش زمانی که حملات گسترده به یمن را با هدف مقابله با جنبش انصارالله شروع کردند، فکر نمی کردند روزی این جنبش به قدرتی دست پیدا کند که دودمان سعودی‌ها را بر باد دهد. حمله گسترده یمنی‌ها به تأسیسات نفتی عربستان سعودی که به قطع صادرات نفتی این کشور منجر شده است، چنان شوکی بر مقامات ریاض وارد کرده که قوه تصمیم‌گیری را از آنها گرفته است. پس از خروج متحدهان سعودی از ائتلاف ضد یمن، حمله به تأسیسات نفتی آرامکو که به عنوان ستون فقرات اقتصاد عربستان محسوب می‌شود، تیر خلاصی بر جسد بی‌جان ائتلاف عربستان بود که می‌تواند به فروپاشی این ائتلاف منجر شود. ایجاد این حمله چنان گسترده بود که محاسبات متجاوزان در جنگ یمن را به‌هم ریخته و ریاض را در بن‌بستی گرفتار کرده است که بیرون آمدن از آن برای ریاض بدون هزینه نخواهد بود.
بـا توقف صادرات نفتی عربستان ادامه جنگ یمن نیز سخت‌تر از گذشته خواهد شد و عدم واکنش سعودی‌ها به این حمله و سکوت مقامات ارشد ریاض در برابر آن نشان می‌دهد عمق فاجعه بیش از آن چیزی است که سعودی‌ها تصور می‌کردند. حملات به پایايشگاه‌های عربستان نقطه عطفی در تاریخ جنگ یمن به شمار می‌رود و با توجه به درک مقامات سعودی از توانایی موشکی و پهنپادی یمن سعودی‌ها سرگردانده و بر سر دو راهی ادامه جنگ در یمن و پایان دادن به آن گیر افتاده‌اند. اما تغییر معادلات یمن به نفع انصارالله و تحولات اخیر منطقه جنگ یمن را به پایان خود نزدیک‌تر کرده است. همچنان که مار تین گریفیث، نماینده دبیرکل سازمان ملل پس از حمله به تأسیسات نفتی عربستان گفت پایان دادن به بحران یمن بعد از این ضرورت دارد.

■ **نا توانی سعودی از ادامه جنگ**

عربستان و دیگر رژیم‌های عربی که به پیشرفته‌ترین تسلیحات نظامی مجهز بودند نتوانستند در برابر اراده ملت یمن دستاوردی کسب کنند و با گذشت پنج‌سال از جنگ یمن، اکنون انصارالله و ارتش یمن دست برتر را در تحولات میدانی دارند. عربستان به پشتوانه پترو دلارهای نفتی، جنگ یمن را آغاز کرد اما با توقف صادرات نفتی عربستان، سعودی‌ها قادر به ادامه جنگ نیستند، زیرا ادامه جنگ در چنین شرایطی تنها هزینه‌های اضافی را روی دوش سعودی‌ها خواهد گذاشت. عربستان و امارات در پنج سال گذشته با حملات هوایی همه زیرساخت‌های یمن را نابود کرده‌اند و سعودی‌ها هزینه‌ای برای تلافی حملات به تأسیسات نفتی ندارند. عربستان به یمن حمله کرده است، عمق تأسیسات نفتی در ایران بسیار کم بوده‌است و به مراتب کمتر از عربستان به خاطر هزینه‌های جنگ یمن در سال‌های اخیر دچار کسری بوده‌جه شده است و با قطع صادرات نفتی این کشور، وضعیت اقتصادی به مراتب بدتر از قبل خواهد شد که می‌تواند مخالفت‌های داخلی علیه

دورنما

■ **سجاد مرادی کلارد**

انتخابات اخیر مجلس رژیم صهیونیستی در شرایطی برگزار شده است که به نظر می‌رسد فرآیند تعیین نخست‌وزیر و تشکیل کابینه در این انتخابات نیز دچار گره کور دو قبل در ماه آوریل شده است. نتانیاهو نخست‌وزیر و رهبر حزب راست‌گرای لیکود که از آوریل ۲۰۰۹ در این سمت باقی مانده است در انتخابات شش ماه پیش این رژیم توانست با اختلاف تنها دو کرسی بیشتر از رقیبش بنی گانتز برنده ستاد کل نیروی مسلح و رهبر حزب آبی و سفید، پیروز انتخابات شود، اما نتوانست سایر احزاب کوچک‌تر به ویژه حزب راست‌گرای «اسرائیل خانه ما» به رهبری لیبرمن وزیر دفاع سابق را باخود همراه کند. در نتیجه به دلیل عدم تشکیل کابینه در مهلت ۶۰ روزه قانونی، کنست رأی به انحلال خود داد. به رغم اینکه این شکست بازتاب‌های گسترده‌ای بر وجهه شخص نتانیاهو و همچنین طرح‌های منطقه‌ای نظیر معامله قرن برجا گذاشت، اما با انجام انتخابات جدید نیز مشخص شد دو رقیب عمده با فاصله اندکی از هم نسبت تقریباً برابری از آرا را کسب کرده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد بن‌بست تشکیل کابینه ائتلافی در کابینه این رژیم همچنان وجود دارد. برای تبیین این وضعیت که در انتخابات قبل نیز تکرار شد و بی ثباتی سیاسی و وجود شکاف‌های ساختاری در داخل این رژیم را نشان می‌دهد، باید به نکتاتی در واکنوی بازی قدرت به ویژه در ساختار حزبی رژیم توجه کرد.

موضوع نخست، ساختار حزبی و اهمیت آن در جامعه صهیونیستی است. در ساختار سیاسی رژیم صهیونیستی، در کنار اهمیت قوای مجری و مقننه (کنست)، گرایش حزبی از اهمیت خاصی برخوردار است. نظام حزبی رژیم صهیونیستی بسیار متنوع و دارای پیچیدگی‌های زیادی است. در واقع همین نظام حزبی چه در کنست و چه در کابینه، اساس کار محسوب می‌شود. نمایندگان پارلمان یا عضو کابینه تابع مقررات حزبی هستند که بدان وابسته‌اند و نمی‌توانند بدون درج شدن در فهرست احزاب، خود را نامزد کنند و در دوران مسئولیت خود نیز نمی‌توانند از حزب جدا شوند. در انتخابات هم مردم به احزاب رأی می‌دهند نه اشخاص. بدین ترتیب می‌توان گفت نبض سیاست‌های اجرایی و به طور کلی فرآیند سیاست‌گذاری در رژیم صهیونیستی است در دست احزاب است و این رهبران حزب هستند که افراد را تعیین می‌کنند. تنوع نظام حزبی در سرزمین‌های اشغالی به گونه‌ای است که از سال ۱۹۴۸ تا به امروز، بیش از ۲۰۰ حزب در عرصه سیاسی این رژیم ظاهر شده‌اند که حداقل ۱۱۰ حزب توانسته‌اند در کنست صاحب کرسی شوند، به گونه‌ای که در شرایط کنونی بیش از ۱۰ حزب در کنست این رژیم حضور

ریاض را افزایش دهد. همچنان که پس از حمله به تأسیسات آرامکو برخی شاهزاده‌های مخالف سعودی، با مقصر دانستن محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان غلم مخالفت با او را برافراشته و کمپینیی علیه او به راه انداخته‌اند. از طرفی، مقامات ریاض ضرب شست انصارالله را به خوبی چشیده‌اند و می‌دانند که حملات تلافی جویانه یمنی‌ها در آینده به مراتب در ناک‌تر خواهد بود. اکنون یمنی‌ها با حمله به عمق عربستان موازنه باز دارندگی را رقم زده‌اند. انصارالله با بیان اینکه همه فیتش، نماینده دبیرکل سازمان ملل پس از حمله داده است در صورت ادامه جنگ، دود انفجارهای آرامکو به ریاض خواهد رسید. بنابراین بی‌دفاع بودن آسمان عربستان در برابر حملات موشکی و پهنپادی یمنی‌ها مقامات ارشد ریاض را به بازنگری در محاسباتشان در میدان یمن وادار خواهد کرد. اگرچه عربستان تصمیم ورده به جنگ در یمن را گرفت، اما تصمیم خروج از این جنگ دیگر در دستان عربستان نیست و این یمنی‌ها هستند که نتیجه جنگ را تعیین می‌کنند.

اکنون ائتلاف تحت رهبری ریاض از هم فروپاشیده است و سعودی‌وی در میدان یمن تنها مانده‌اند و توانایی ادامه جنگ را ندارند، زیرا طولانی شدن جنگ و شکست در برابر یمنی‌ها که از کمترین امکانات نظامی برخوردار هستند، می‌تواند وجهه ریاض را در جهان مخدوش کند. همچنانکه با شکست عربستان در برابر انصارالله رسانه‌های غربی و اندیشکده‌های صهیونیستی به عربستان به عنوان «بیر کافذی» یاد می‌کنند. علاوه بر توانمندی‌های انصارالله شرایط منطقه نیز به نفع عربستان نیست تا حمله به تأسیسات نفتی خود را پیراهن عثمان کرده و با ربط دادن این حمله به ایران، بتواند جامعه جهانی را علیه تهران تحرک کند. هر چند برخی رسانه‌های عربی کاسه داغ‌تر از آش شده و با این ادعا که حمله به آرامکو ۱۱ سپتامبر عربستان است، بر طبل تنش‌دار در منطقه می‌کوبند اما موضوع محتاطانه مقامات سعودی در اظهارنهی مستقیم به ایران در حمله به تأسیسات آرامکو نشان می‌دهد سعودی‌ها از وارد

شدن به رویارویی با ایران برهیز می‌کنند، زیرا عربستان توان مقابله با ایران را ندارد و بدین ترتیب سعی می‌کند از تشدید تنش‌ها جلوگیری کند. پوشالی بودن توان نظامی عربستان و دیگر متحدانش در میدان یمن به اثبات رسیده؛ ائتلافی که قصد داشت در مدت دو هفته انصارالله را نابود و یمن را اشغال کند، اکنون در برابر قابلیت‌های موشکی انصارالله در مانده شده است. حتی سامانه‌های پیشرفته پاتریوت که هزارینه‌های گزافی صرف آنها شده است، تاکنون در رهگیری موشک‌های یمنی‌ها ناکارآمد بوده‌اند.

■ **قطع امید کردن از واشنگتن**

دلیل مهمی که عربستان را به پایان جنگ در یمن ترغیب می‌کنند، از دست دادن حمایت‌های نظامی امریکاست. سعودی‌ها که تا چندی پیش به پشتوانه حمایت‌های امریکا از هر اقدامی برای ضربه زدن به منافع ایران استفاده می‌کردند و حتی با چراغ سبز واشنگتن جنگ علیه یمن را شروع کردند، اکنون با روی کار آمدن دونالد ترامپ دست حمایتی واشنگتن از روی عربستان و دیگر رژیم‌های مترجع عربی برداشته شده است. اظهارات ترامپ مبنی بر اینکه وظیفه خود عربستانی‌هاست که از منافع خودشان دفاع کنند و واشنگتن تمایلی برای جنگ با دیگران ندارد، مؤید این است که اعراب بعد از این نباید روی کمک‌های امریکا برای مقابله با ایران حساب باز کنند و باید روی پای خود بایستند. اگر قرار بود ترامپ وارد جنگ با ایران شود، زمان سرنگونی پهنپاد امریکایی در حریم هوایی ایران این کار را می‌کرد اما ترامپ از ترس واکنش‌های تهران، پاسخی به این اقدام نداد، لذا سعودی‌ها به این ارزیابی رسیده‌اند که ترامپ حاضر نیست برای دفاع از منافع اعراب وارد جنگ مستقیم با ایران شود و سعی می‌کنند از تنش‌زایی با تهران خودداری کنند.

مقامات واشنگتن هم به این نتیجه رسیده‌اند که با تداوم و گسترش حملات پهنپادی و موشکی انصارالله بر مناطق سعودی در این منطقه از دست کاخ سفید خارج خواهد شد و حاضر نیستند به حمایت خود از

جهاد

سرویس بین‌الملل ۸۸۹۸۸۴۴



سعودی‌ها ادامه دهند، چرا که شکست عربستان به منزله شکست غرب و به خصوص امریکا قلمداد خواهد شد و این مسئله برای ترامپ که در دنبال تقویت جایگاه امریکا در جهان است، گران تمام خواهد شد. در شرایط کنونی که ترامپ به شدت به دنبال مذاکرات با ایران برای امضای توافق جدیدی است و در سخنان اخیر خود هم تأکید کرد کرد گریئه دیپلماتیک در قبال ایران همچنان برقرار است، سعودی‌ها حامی قوی خود را برابر ایران در کنار خود نمی‌بینند و از امریکا قطع امید کرده و به این درک رسیده‌اند که هر گونه اقدام یکجانبه ریاض علیه ایران، بازی با آتش است که بیش از همه دامن خود سعودی‌ها را خواهد گرفت. از طرفی، ترامپ خود را برای انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۲۰ آماده می‌کند و حاضر نبوده و ورود به جنگ مستقیم با ایران زمینه شکست خود را در انتخابات هموار کند.

تاکنون همه تلاش‌های مثلث عبری – عربی – غربی و دیگر رژیم‌های سرسپرده مزدور آنها در نتیجه عکس تضییع قدرت ایران به سر آمده است. نتیجه عکس داده است. اگر زمانی تنها حزب‌الله و سوریه در محور مقاومت جای داشتند، اکنون حشدالشعبی در عراق، انصارالله در یمن و گروه‌های مقاومت فلسطین در غزه همگی زیر بد ایران و با قدرت ره به تمام به مقابله با دشمنان مقاومت ادامه می‌دهند و تلاش دشمنان برای تضعیف محور مقاومت کاری از پیش نخواهد برد. شکست عربستان در جنگ یمن به رغم استفاده از تسلیحات پیشرفته، هبیت سعودی‌ها در منطقه و جهان متزلزل کرده است. هر چه توان پاسخگویی و اقدامات متقابل یمنی‌ها افزایش یابد و هزینه ادامه جنگ برای طرف سعودی بالا برود، بیشترین به پایان این جنگ فرسایشی نزدیک خواهیم شد و با حملات مرگباری که انصارالله به قلب تأسیسات نفتی عربستان انجام داد، مقامات ریاض در نهایت در برابر اراده ملت مظلوم یمن سر تعظیم فرود آورده و به خواسته‌های آنها تن خواهند داد.

جهان‌بینی و ایدئولوژی خاصی است که مخاطبان و پیروانش را از بی‌هویتی و سردگمی نجات دهند. علاوه بر این ساختار که احزاب مختلف به عنوان کارگزار در آن به فعالیت می‌پردازند، اکنون که در انتخابات جدید هیچ یک از احزاب نتوانسته‌اند حد تصاب لازم یعنی ۶۱ کرسی را به‌دست آورند، شرایط قدرت در سرزمین‌های اشغالی بیش از پیش پیچیده شده است. نکته مشخص این است که سران رژیم به دنبال تشکیل کابینه در این مرحله و جلوگیری از قدرت در سرزمین‌های اشغالی نیستند. این بدین معنی است که بازی‌های سیاسی بر محور انتخابات سوم هستند. این بدین معنی است که بازی‌های سیاسی بر محور مسائل مشترک بین دو رقیب عمده یعنی بی‌بی و گانتز برای ائتلاف با احزاب دیگر نیز مهم‌ترین نقش تعیین‌کننده را دارند. در یک طرف احزاب ائتلاف نتانیاهو شامل لیکود، شاس، یامینا، اتحادیه‌ودیان و شاس قرار دارند و در طرف دیگر نیز ائتلاف گانتز شامل احزاب آبی و سفید، اتحاد دموکراتیک و کارگر. نکته جالب این است که نتانیاهو که در انتخابات قبل نتوانست رضایت لیبرمن برای تشکیل ائتلاف را به‌دست آورد، در این مرحله نیز بیش از هر کس به دنبال ائتلاف با او است. اختلافات بین لیبرمن و بی‌بی بیشتر از اینکه جناحی باشد، به صورت موردی ادامه یافته است و حزب لیبرمن نیز مانند لیکود در زمره احزاب راست‌گرای درون رژیم است. لیبرمن به ویژه به حرکات تندروانه و افراطی نسبت به شهروندان عرب معروف است.

لیبرمن در جریان انتخابات سال ۲۰۰۹ که شعار «بدون وفاداری ملیتی وجود نخواهد داشت» را مطرح کرد، خواستار این شد که تمام شهروندان صهیونیستی به ویژه اعراب برای وفاداری به رژیم صهیونیستی سوگند یاد کنند تا تابعیت آنها مورد تأیید قرار گیرد. وی همچنین اظهار اعلام کرد خودنست تشکیل دولت ائتلافی شامل احزاب لیکود، آبی و سفید و اسرائیل خانه ماست. در طرف دیگر احتمال ائتلاف حزب آبی و سفید که نزدیک به جناح چپ و میانه است، با ایست مشترک عربی نیز می‌رود. به رغم تمامی این موارد به نظر نمی‌رسد در شرایط کنونی هیچ یک از دو طرف حائز اکثریت ۶۱ کرسی برای تشکیل کابینه شوند و می‌توان احتمالاتی را در این بین در نظر گرفت. نخست اینکه نتانیاهو با پذیرش شروط لیبرمن وی را به ائتلاف با خود کشانده و حائز اکثریت شود. از سوی دیگر با اینکه تشکیل کابینه فراگیر نیز مطرح است، اما گانتز چندی پیش عنوان کرد حزب او در صورتی به ائتلاف با لیکود می‌پیوندد که شخص دیگری غیر از نتانیاهو رهبری این حزب را بر عهده بگیرد. بنابراین احتمال کنار گذاشته شدن نتانیاهو از رهبری حزب لیکود نیز مطرح است تا کابینه متحد شکل گیرد. به ویژه در شرایطی که سران ارشد این رژیم تعاملی به انجام انتخابات سوم در یک سال ندارند.

■ **سیدر حیم نعمتی**

رسیدن جان بولتون به مقام مشاور امنیت ملی امریکا چندان عجیب نبود که کناره‌گیری‌اش یا به عبارت بهتر اخراجش از این مقام، او را به ابتدا جزو مخالفان سرسخت توافق هسته‌ای ایران مشهور به برجام بود و با توجه به این سابقه بهترین شخصی بود که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا می‌توانست او را به جای آچ آر مک‌مستر بگذارد. مک‌مستر در کنار رگس تیلرسون و جیمز متیس، وزرای پیشین خارجه و دفاع امریکا حلقه سه نفری بودند که با تمایل ترامپ برای خروج از برجام مخالفت کر دند و در آگوست ۲۰۱۷ نسبت به این اتفاق هشدار داده بودند. معلوم بود که ترامپ مخالفت با تصمیماتش را تحمل نمی‌کند و به همین جهت نیز کنار زدن همزمان مک‌مستر و تیلرسون اتفاق عجیبی نبود

همچنان که قرار دادن بولتون و مایک پمپئو در مقام‌های مشاور امنیت ملی و وزیر خارجه هم به دلیل مخالفتشان با برجام قابل پیش‌بینی بود. با این وجود، اخراج بولتون در اوج تنش‌ها در خلیج فارس اتفاق عجیبی بود که کمتر کسی انتظار آن را داشت. حالا ترامپ رابرت اوبراین را به جای بولتون گذاشته است؛ کسی که نه سابقه سنگین و افراطی بولتون را دارد و نه مثل بولتون چهره‌ای آشنا برای رسانه‌هاست. این جابه‌جایی بی‌شک یکی از چرخش‌های ناگهانی ترامپ است که در این دو سال و نیم از ریاست‌جمهوری‌اش کم دیده نشده، اما مسئله این است که این یکی دست‌کم برای سیاست خارجی امریکا پیامدهای قابل توجهی خواهد داشت.

■ **چرخش اولیه**

جان بولتون یکی از کسانی بود که در انتخابات پیشین ریاست‌جمهوری امریکا برای پیروزی دونالد ترامپ فعالیت می‌کرد. او با کارنامه به‌سابقه و قابل توجه در زمینه سیاست خارجه امریکا از کسانی بود که در کارزار انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا در سال ۲۰۱۶ به صورت جدی از ترامپ حمایت می‌کرد و حضورش آنقدر جدی بود که ترامپ در همان زمان و طی مصاحبه‌ای با مجری رادیویی مشهور طر‌ف‌دار جمهوری خواهان به نام هیو هیویت گفت که بولتون را برای وزارت خارجه در نظر دارد. بولتون هم آن موقع و طی مصاحبه با فاکس نیز با اطمینان خاطر اعلام کرد از افراد مورد نظر ترامپ برای این پست است. این اتفاق کارزار است، چرا که بسیاری از انگلیسی‌ایندپندند در بیست‌دوم دسامبر آن سال و به نقل از افرادی در حلقه نزدیک به ترامپ نوشت: ترامپ بولتون را برای مقام وزارت خارجه در نظر نگرفته چون «از سبیل او خوش‌نمی‌آید.»



شاید مسخره به نظر بیاید که رئیس‌جمهور امریکا فرد باسابقه‌ای مثل بولتون را به خاطر سبیلش به کار نگیرد، اما هیچ کس ایمن کار را از ترامپ بعید ندانست چون همه می‌دانند که انتخاب او تا چه حد بسته به سلیقه و امیال شخصی‌اش است تا اینکه بر اساس اصول یا سیاست قابل توجهی باشد. با این وجود، روند تهاجمی ترامپ در عرصه سیاست خارجی او را مجبور کرد در نهایت و با غلبه بر سلایق شخصی‌اش، سبیل بولتون را نادیده بگیرد و او را همراه با پمپئو جایگزین مک‌مستر و تیلرسون کند. این جابه‌جایی در دو مقام حساس امریکا پیام مشخصی داشت و نیویورک تایمز در ۲۲ مارس ۲۰۱۸ پیام ترامپ را به این‌توین کرد: «نقay بولتون به همراه خروج رگس تیلرسون و وزارت خارجه مک‌مستر به این معناست که تیم سیاست خارجی ترامپ ادینکال‌تر از تیم سیاست خارجی تهاجمی است که در تاریخ مدرن پیرامون رئیس‌جمهور امریکا حضور داشته است.»

■ **جنگ‌طلب تمام عیار**

تحلیل نیویورک تایمز تنها یک‌اظهارنظر جناحی و در تضاد با دولت ترامپ نبود بلکه عمده تحلیل‌ها بر این‌محور بود و برنامه ترامپ برای آوردن تندروترین تیم سیاست‌خارجی امریکا بر سر کار نقطه‌مشت‌رک بود. عمده گمانه‌زنی‌ها هم در رسانه‌های داخل امریکا و هم در رسانه‌های خارج از این کشور بود. در واقع، وزارت خارجه در زمینه‌های مختلف از جنگ تجاری با چین و اتحادیه اروپا گرفته تا بحران شبه جزیره کره و برجام و ونزوئلا همگی مستلزم چنین تغییری در تیم سیاست خارجی امریکا بود. ترامپ نیاز داشت کسانی را همراه خودش باشد که به تدریج و جنگ‌طلبی شهرت دارند تا از تندروی آنها به‌صورت ابزاری در قالب بازی پلیس خوب و بد استفاده‌کند و عام و خاص بود. ایسن تغییر در ابتدای کار برای ترامپ نتیجه داد به این نحو که بدون دغدغه از برجام خارج شد و میزان فشار را بر کر شمالی تا آن داشته‌باشد.

اوبراین، جانشینی بدتر از بولتون در کاخ سفید

حد زیاد کرد که او رهبر کره شمالی دست‌کم برای ر بهیز از وقوع یک جنگ هسته‌ای حاضر به ملاقات با یکدیگر شوند. بولتون در تمام این زمینه‌ها نقش خود را به خوبی بازی می‌کرد. باید توجه داشته باشیم که او هم در خصوص کره‌شمالی و هم ایران از طرف‌داران جدی حمله نظامی و بمباران این دو کشور بود و در مقام مشاور امنیت ملی می‌توانست به خوبی از پس نقش پلیس بد برآید هر چند در برخی موارد قاعده‌سازی را به هم می‌زد. وقتی بولتون اواخر آگوست ۲۰۱۸ از مدل لیبی در مورد کره‌شمالی و خلع سلاح هسته‌ای این کشور گفت، برنامه ترامپ برای دیدار با کیم جونگ اون، رهبر کره‌شمالی را به صورت جدی به خطر انداخت و گفته می‌شود ترامپ به بولتون هشدار داده بود تا مراقب گفته‌هایش باشد.

■ **چرخش معکوس**

ترامپ پنج‌شنبه گذشته و در توجیه تصمیمش برای برکناری بولتون گفت: «سیاست جان بولتون درباره کره‌شمالی یک فاجعه و درباره ونزوئلا و چارچوب سیاست رسمی امریکا قرار نداشت. جان بولتون با مقام‌های دولت امریکا چندان همسو نبوده است. بولتون با رفتار بی‌ادبانه با افرادی در دولت که آنها را بسنایر مهم می‌دانم اختلاف داشت.» این موارد صرف اتهام و بهانه‌هایی نیست که ترامپ برای کنار گذاشتن بولتون به آنها استناد کرده باشد بلکه واقعیت‌هایی هستند که بولتون در نزدیک به یک سال و نیم از حضورش در کاخ سفید مرتکب آنها شده است. در حقیقت عملکرد بولتون در سرفصل‌های اصلی از سیاست خارجی ترامپ آنقدر افراطی و جنگ‌طلبانه بوده که بیشتر برای ترامپ در دسر آفرین بود تا اینکه به عنوان پلیس بد دستاوردی برای او داشته باشد و به عبارتی در سنت‌تر، بولتون برای بازی در نقش بد خیلی بد بازی کرد. با وجود ایسن، ترامپ انگیزه‌ای متفاوت و جدی‌تر دارد تا اینکه بولتون را کنار بگذارد. این انگیزه به طور مستقیم مربوط می‌شود به کارزار انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا و عزم جدی ترامپ برای پیروزی در ایسن انتخابات. وجود شخصیت جنجالی مثل بولتون در کنار ترامپ بی‌شک یک تهدید بالقوه برای آرامشی است که ترامپ می‌خواهد پیرامون این کارزار داشته باشد. باید توجه داشت که جنگ‌طلبی یک عامل منفی در این کارزار است، چرا که بسیاری از شهروندان امریکایی و حتی هواداران خود ترامپ نه خواهان جنگ هستند و نه خواهان شخصیت‌های جنگ‌طلب. به این دلیل است که ترامپ نیاز دارد تا قبل از اینکه بولتون او را به درسر نبینداخته، این

شخصیت جنگ‌طلب را کنار بگذارد و کسی را به جای او بیارد که هم مطیعش باشد و هم شخصیتی ملایم‌تر داشته باشد.

باید گفت رابرت اوبراین چنین شخصیتی است. رابرت سسی اوبراین همانند بولتون یک جمهوری‌خواه باسابقه کاری در دولت جورج دبلیو بوش است، اما بر خلاف او نه چهره‌ای جنگ‌طلب است و نه در صف تندروهای جمهوری‌خواه قرار دارد بلکه با نگاهی گذرا به کارنامه او می‌توان دریافت که به عنوان حقوق‌دان بیشتر یک تکنوکرات معتدل در میان جمهوری خواهان بوده است. پست‌هایی نظیر مدیر نمایندیه جایگزین امریکا در شصتین جلسه مجمع عمومی سازمان ملل (۲۰۰۶-۲۰۰۵)، همکاری با وزارت خارجه امریکا در خصوص مشارکت برای اصلاح عدالت در افغانستان (۲۰۰۷)، عضویت در کمیته مشاوره فرهنگی ریاست‌جمهوری (۲۰۱۱-۲۰۰۸) و نماینده ویژه ریاست‌جمهوری در امور گروگانگیری (۲۰۱۸)، شغل اصلی اوبراین به عنوان یک وکیل همگی دلالت بر این نکته دارد. بنابراین ترامپ با کنار زدن بولتون و آوردن اوبراین بار دیگر چرخشی اساسی در یکی از پست‌های حساس امریکا انجام داده، اما جهت این چرخش برعکس مورد قبلی است. او در چرخش قبل بولتون را در مقام مشاور امنیت ملی امریکا گماشت تا از ویژگی‌های افراطی و جنگ‌طلبی‌اش بهره‌برداری کند و حالا اوبراین را به جای بولتون آورده است که هم به طور کامل مطیعش باشد و هم اینکه ویژگی محتاط و تکنوکراتش مخلف فضای انتخابات ریاست‌جمهوری نباشند و این پیام را به شهروندان امریکایی بدهد که ترامپ قصد به راه انداختن جنگ دیدگرمی را ندارد. به این ترتیب، ترامپ قبل از وقوع اتفاقی خود را از شر شخصیتی جنجالی مثل بولتون راحت کرده و چرخش او یک مصلحت‌طلبی تمام عیار است تا بتواند با افراد مطیع و آرامی مثل اوبراین جریان‌های داخل کاخ سفید را تحت کنترل خود داشته‌باشد.